

## اقتضای اسناد و اخبار در تعارض اخبار - تعدی از مرجحات منصوص

برگه جلسه :

صفحه 1703 و 1704 یا 3211 و 3212

(جلسه صد و چهاردهم)

قول سوم تفصیل در مسأله

از برخی کلمات محقق خراسانی نوعی تفصیل در مسأله استفاده می شود. عبارت ایشان در حاشیه بر رسائل این است: «ان منشأ الاهیة تارة اشدیة المناط و أكدیته كما فی الصلاة بالنسبة الی سائر الواجبات و اخری اتحاده مع عنوان واجب آخر؛ فان كان احتمالها ناشئاً من الجهة الثانية فلا وجه للحکم باستقلال العقل بوجوب ما كان منهما محتملاً لها... ولو كان احتمالها ناشئاً من الجهة الاولى فالظاهر استقلال العقل بالاشتغال... الا باتیان ما فیہ الاحتمال...»<sup>1</sup>. در ادامه بیان اسناد آراء به دلیل این رأی نیز اشاره می شود.

أسناد اثبات تعدی و انکار

ادله اثبات

1. از روایات

قائلان به لزوم تعدی از مرجحات منصوص به غیر آن به وجوهی تمسک کرده اند از این قبیل: فقراتی از روایت ابن حنظله و غیر آن. شیخ انصاری در این باره چنین فرموده است (با تلخیص): «...منها: الترجیح بالاصدقۃ فی المقبولة و بالوثقۃ فی المرفوعة؛ فإن اعتبار هاتین الصفتین لیس الا لترجیح الاقرب الی مطابقة الواقع - فی نظر الناظر فی المتعارضین - من حیث إنه أقرب من غیر مدخلیة خصوصیة سبب و لیست کالاعدلیة و الافقیة تحتملان اعتبار الاقربیة الحاصلة من السبب الخاص. و حیث فنقول: اذا كان احد الراویین أضبط من الاخر او اعرف بنقل الحدیث بالمعنی أو شبه ذلك، فیکون اصدق و أوثق من الراوی الاخر و نتعدی من صفات الراوی المرجحة الی صفات الروایة الموجبة لأقربیة صدورها؛ لأن اصدقیة الراوی و أوثقیته لم تُعتبر فی الراوی الا من حیث حصول صفة الصدق و الوثاقفة فی الروایة فإذا كان احد الخبرین منقولاً باللفظ و الاخر منقولاً بالمعنی كان الاول أقرب الی الصدق و اولی بالوثوق و یؤید ما ذکرنا: أن الراوی بعد سماع الترجیح بمجموع الصفات لم یسأل عن صورة وجود بعضها و تخالفها فی الراویین و إنما سأل عن حکم صورة تساوی الراویین فی الصفات المذكورة و غیرها، حتی قال: «لا یفضل احدهما علی صاحبه»، یعنی بمزیة اصلاً... و منها: تعلیه - علیه السلام - الاخذ بالمشهور بقوله: «فان المجمع علیه لا ریب فیہ»... و منها: تعلیلهم - علیهم السلام - لتقدیم الخبر المخالف للعامة بـ «ان الحق و الرشد فی خلافهم»،... و منها: قوله: «دع ما یریبک الی ما لا یریبک...»<sup>2</sup>.

2. اقتضای اصل

عموم و شاید همه قائلان به تعدی سعی کرده اند از اصل نیز برای اثبات لزوم تعدی استفاده کنند. البته در بیان اصل متحد نیستند؛ با این توضیح که برخی مورد را از موارد تعیین و تخیر دانسته<sup>3</sup>، برخی هر چند این را نپذیرفته اند لکن از باب دوران امر بین حجت و مشکوک الحجة فرض کرده<sup>4</sup> و برخی آن را پدیده سومی فرض کرده اند و البته همه در رأی به این که مقتضای اصل، لزوم تعدی است، مشترک اند. ظاهراً جامع ترین بیان ها در این باره در ردّ دو تقریر اول و اثبات تقریر سوم، از عراقی است، بدین قرار:

(پایان جلسه)

«فقد يقال أن مقتضى الاصل في المقام هو وجوب الترجيح بكل مزية يحتمل اعتبارها عند الشارع؛ لانه من صغريات مسألة التعيين و التخيير في المكلف به، حيث يعلم تفصيلا بوجوب العمل على طبق ذى المزية اما تعيينا او تخييرا و يشك في وجوب العمل على طبق مضمون غيره لاحتمال عدم وجوبه مع وجود ما يحتمل التعيين و الاصل فيه يقتضى التعيين بناء على ما هو التحقيق من الاشتغال في تلك المسئلة. و فيه ما لا يخفى من الفساد؛ فان جعل المقام من صغريات تلك المسئلة مبنى على جعل التخيير في المقام التخيير في المسئلة الفرعية اعنى التخيير في العمل بمؤدى احد الخبرين و هو باطل قطعاً؛ لما عرفت من امتناع الوجوب التخييري في باب التعارض المنتهى فيه الامر الى التناقض في المدلول و الافلى فرض كون التخيير فيه في المسئلة الاصولية الراجع الى كون طرف التخيير هو الاخذ باى الخبرين في مقام الاستطراق به الى الواقع فلا يرتبط بباب التعيين و التخيير . فان مرجع التخيير في المقام انما هو الى ايجاب التعبد بكل واحد من الخبرين مشروطا بالاخذ به و لازمه بعد دوران ذى المزية منهما عند الشك المزبور بين كون التعبد به مطلقا غير مشروط بالاخذ به و اختياره هو عدم العلم بوجوب واحد منهما قبل الاخذ بهما و كذا بعد الاخذ بغير ذى المزية و مع هذا الشك كيف يندرج المقام في مسئلة التعيين و التخيير المستلزم للعلم بوجوب المعين على كل تقدير.

و بذلك ظهر عدم ارتباط المقام بباب الدوران بين معلوم الحجة و مشكوكها ايضا. فالاولى في تقريب الاصل ان يقال: ان الاخذ بذى المزية لما كان موجبا للقطع بحجيته على كل تقدير، بخلاف غيره، فان الاخذ به لا يوجب الا الشك في حجيته فلا جرم يحكم العقل بمناط الشك قبل الفحص مع التمكن من تحصيل الحجة الشرعية بوجوب الاخذ بذى المزية منهما مقدما لتحصيل الحجة لان بالاخذ به يعلم تفصيلا بحجيته بخلاف غيره فانه بالاخذ به لا يعلم بحجيته فلا يخرج عن عهدة حكم العقل بوجوب تحصيل الحجة الشرعية. و بهذا البيان نقول بالتعيين في المقام و لو لم نقل به في دوران الامر بين التعيين و التخيير في المسئلة الفرعية»<sup>5</sup>.

-----

1. ص 450 و 451.
2. فرائد الاصول، ج 4، صص 76-78.
3. الرسائل، ج 2، ص 90.
4. ر.ك: درر الاصول، ج 2، ص 283.
5. نهاية الافكار، قسم دوم از جزء چهارم، ص 185 و 186.

\*فایل برگه خام : [کلیک کنید](#)

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

ما بحثمان تعدی یا عدم تعدی از مرجحات منصوص بود. عرض کردیم که در مسأله اختلاف است. برخی بر تعدی هستند و برخی دیگر بر عدم تعدی. در لابلای کلمات قول سومى هم که می شود نامش را قول تفصیل گذاشت وجود دارد. جناب آقای آخوند با این که در کفایه الاصولش از مخالفان تعدی است اما در حاشیه بر رسائل تفصیل می دهد. ایشان می گوید بحث ما در این است که دو روایت تعارض کرده اند، یکی بر دیگری مرجحی دارد که این مرجح نمی دانیم مورد نظر شارع هم است و دستور ترجیح می دهد یا نه چون در روایت و نصی نیامده است ولی ترجیح دارد چون موافق با مقاصد است یا هر چیز دیگری. ایشان

می گوید شما وقتی با چنین مرجعی برخورد کردید (غیر منصوص) گاهی این مرجح منشأ اهمیت و آکدیت حکم بر دیگری می شود مثلاً شما در نماز نسبت به سایر واجبات، نماز واجب فلان عمل هم واجب اما نماز در لیست واجب جایگاه بالاتری دارد، مناط در واجب نسبت به برخی از واجبات بالاتر است اما اینطور نیست که نماز دو وجوب داشته باشد در مقابل چیزی که غیر مؤکد است. اگر فرض کنید در برخی از حالات یک روایت می گفت زن عبادتش را انجام دهد، نماز بخواند، روایت دیگر می گفت نماز حرام است، زن شک می کند بخواند یا نخواند از طرفی بگوییم دفع المفسده اولی من جلب المصلحت و قائل شویم که آن که دال بر حرمت است مقدم شود بر آن که دال بر وجوب است؛ یعنی خود دال بر حرمت بودن را مرجح قرار می دهیم، می شود مرجح غیر منصوص اما گاهی این که احتمال می دهیم الف رجحان داشته باشد بر ب چون که احتمال می دهیم بر الف احتمال دیگری صادق باشد که آن واجب است، در واقع گویا دو عنوان وجوب دارد و از دو حیث واجب است در مقابل مفاد روایت معارض دیگر که عنوان واجب دیگری بر آن صادق نیست؛ آقای آخوند می گوید اگر از قبیل اول باشد در این جا جای تعدی هست (همان مثال واجب و حرام) اما اگر از قبیل دوم باشد جای احتمال تعدی نیست.

برگه ی 3211 یا حاشیه ی آخوند بر رسائل صفحه ی 450 و 451: إن منشأ الاهمية (یعنی همان رجحان داشتن) تارة اشدیة المناط و آکدیته كما فی الصلاة بالنسبة الی سائر الواجبات (در این مثالی که ما زدیم كما فی روایتی که می گوید زن ترک کند نماز را در ایام استظهار و روایتی که می گوید انجام دهد و بگوییم دفع المفسده اولی) و اخری اتحاد مع عنوان واجب آخر (هم مصداق نماز است و هم مصداق تعظیم شعائر است و بگوییم تعظیم شعائر هم مثل نماز واجب است) فإن کان احتمالها ناشئاً من الجهة الثانية فلا وجه للحکم باستقلال العقل بوجوب ما کان منهما محتملاً لها (در این جا وجهی ندارد که بگوییم عقل قضاوت می کند که واجب است آنی که محتمل الاهمیت است و یک مزیتی دارد که نمی دانیم که شارع هم مزیت می داند یا نه و بگوییم این واجب است) اما ولو کان احتمالها ناشئاً من الجهة الاولى فالظاهر استقلال العقل بالاشتغال الا باتیان ما فیه الاحتمال (در این جا باید تعدی کنیم، بگوییم این مرجح را هم می گیریم تا خیالمان راحت باشد، در آن مثال اگر زن نماز را ترک کرد خیالش راحت است اما آن طرفی را که جلب منفعت است گرفت عذر ندارد و عقل می گوید باید احتیاط کند) اسناد تعدی و عدم تعدی

اصل مسأله تعدی از مرجحات منصوص آری یا نه بود سه نظر در مسأله به دست آمد. حال باید برویم سراغ اسناد تعدی و اسناد عدم تعدی.

ادله ی اثبات تعدی

وقتی انسان کلمات را می بیند متوجه می شود که طرفداران تعدی از منصوص به غیر منصوص دو دلیل دارند یا دو گروه دلیل دارند یک گروهش روایات است و یک دلیلشان اصل است.

جناب شیخ اعظم در این جا حوصله کرده و بهتر از دیگران مطلب را باز کرده است و من عبارت شیخ را بدون تصرف آورده ام.

شیخ آمده است یک فقراتی از روایت ابن حنظله و احیانا از روایات دیگر انتخاب کرده و گفته است درست است که امام بر روی برخی از تعینات و مصادیق دست گذاشته اند ولی به ما فهمانده اند که شما می توانید به هر مرجعی ولو من نگفته باشیم اخذ کنی و تعدی کنی.

اولین عبارت این است: ایشان می گوید در روایت ابن حنظله داشتیم که آن که اصدق است بر آن که صادق است مقدم است یعنی اصدق بودن راوی معیار ترجیح است. در مرفوعه ی زراره بود اوثق، و ثوق بیشتر، امام فرمودند اگر یک راوی حرفش و ثوق بیشتری می آورد آن را بگیر، حال سؤال می پرسیم آیا اصدق بودن، اوثق بودن بما هما موضوعیت دارند یا چون حرفشان اقرب به واقع است؟ مسلم حرف اصدق اقرب به واقع است به طور غالب و طبیعی و مسلم است که حرف اوثق اقرب به واقع است. پس مسلم ملاک اقربیت به واقع است. بلکه اگر امام فرموده بودند آن که اعدل است آن که افقه است آن که اورع است آن که بیشتر عبادت می کند این ها یک اقربیت هایی غیر از جهت واقع داشت لذا می فرماید:

و منها الترجیح بالاصدق و الاوثق و لیستا کالاعدلیة و الافقیة [و الاورعیة] شیخ می فرماید حالا که امام اصدق و اوثق را فرمودند اگر دو روایت به ما رسید یکی راوی اش اضبط است مثلاً همیشه قلم و کاغذ به همراهش است، من اضافه می کنم، احفظ است، حافظه اش بیشتر از دیگری است، یا در نقل به معنا بهتر نقل به معنا می کند می توانیم بگوییم فلانی به دلیل اضبط بودن، اصدق

است، اوثق است از اصدقیت و اوثقیبت برویم به این که اگر یک روایت نقل به معنا بود و یک روایت نقل به الفاظ بود بگویم چون آن که نقل به عین الفاظ است اقرب به واقع است، اولی به وثوق است، اولی به صدق است آن را می گیریم یعنی باز هم اصدقیت و اوثقیبت را گرفته ایم اما یک جایی رفته ایم که ربطی به صفت راوی هم نداشت یعنی خودمان را منحصر به صفات راوی نکنیم بلکه از اصدقیت و اوثقیبت برسیم به اقریبیت به واقع، بعد بگویم اضبط هم اقرب به واقع است، کسی که نقل به الفاظ می کند اضبط است تا کسی که نقل به معنا می کند.

و حینئذ نقول اذا كان احد الراویین اضبط یا اعرف بنقل الحدیث بالمعنی یا شبه ذلك فیکون اصدق و اوثق و از این جا نتعدی الی صفات الراوی الی صفات الروایة اصلا ممکن است روایت ها راوی اش یک نفر باشد یا سه نفری که در روایت الف هستند همین سه نفر در روایت ب هم باشند نمی توانیم بگویم راوی های روایت الف اصدق هستند، اوثق هستند حتی نمی توانیم بگویم اضبط هستند اما اگر رسیدیم که این ها روایت الف را که نقل کرده اند نقل به معنا کرده اند اما در روایت ب قرینه داریم که نقل به عین الفاظ است، به هر صورت ایشان معتقد است رفتار امام در مقبوله، در مرفوعه به ما جرئت می دهد که بگویم هر چه که به واقع اطمینان می آورد بعد می فرماید تأیید این مطلب این است که وقتی راوی یعنی ابن حنظله امام برایش صفاتی را شمردند گفت که آقا اگر راوی ها را نتوانستم بینشان یک برتری بگذارم لا یفضل احدهما علی صاحبه نگفت اگر هر دو صادق باشند هر دو ثقة باشند گفت اگر هیچ کدام بر دیگری برتری نداشته باشد و بحث را برد روی برتری مثلا در همین مقبوله ابن حنظله داشتیم که مجمع علیه را بگیر چون لاریب فیه است گویا وقتی یکی لاریب فیه است ولو نسبی و دیگری فیه ریب است این معیار است یا مگر در روایت ابن حنظله نبود حق و رشد فی خلافهم یا در روایت دیگری دارد دع ما یریبک الی ما لا یریبک رها کن چیزی را که شک داری برو به سمت چیزی که شک نداری، وقتی که یک روایت مرجح دارد ما لا یریب است و آن که مرجح ندارد ما یریب است. البته شیخ خیلی زحمت کشیده است ولی گاهی انسان می گوید مگر این هم جای چانه زنی دارد؛ اگر مقبوله و مرفوعه نبود این دع ما یریبک الی ما لا یریبک هم نبود اصل هم که درس فردا هست هم نبود آیا این مطلب مطلبی است که قسم و آیه می خواهد؛ یک روایت همراه با مزیت است و یک روایت همراه مزیت نیست و احتمال هم می دهیم این مزیت دخالت داشته باشد، نمی گویم یقین داریم، به عبارت دیگر المنصوص علی قسمان منصوص بنقل و گاهی منصوص بعقل.

اما برخی فارغ از روایات به اصل استناد کرده اند. ممکن است کسی به این روایات تمسک نکند همینطور که برخی سند مقبوله را قبول ندارند و مرفوعه را هم که همه می گویند سند ندارد. یا بگویند مقبوله ی ابن حنظله برای تمیز حجت از لا حجت است نه غلبه ی حجت بر حجت که برخی گفته اند البته ما این ها را رد کردیم ولی برخی گفته اند و نظر آن ها احترام دارد. بیان این اصل کار ساده ای نیست و مقداری پیچیدگی دارد. برخی این اصل را در باب تعیین و تخییر برده اند و گفته اند ما یک اصلی در اصول داریم و آن این که وقتی شک کردیم بین تعیین و تخییر باید به تعیین اخذ کنیم مثل این که من نمی دانم مثلا فرض کنید در تقلید باید از اعلم تقلید کنم (تعیین) یا مخیر هستم بین تقلید از اعلم یا غیر اعلم البته احتمال نمی دهم که شاید واجب باشد تقلید از غیر اعلم. مسأله از موارد دوران امر بین تعیین و تخییر است یا می خواهد کفاره بدهد، نمی داند فقط باید گندم بدهد یا بین گندم و غیر گندم مخیر است. اگر گندم را بدهد خیالش راحت است. در این جا هم وقتی دو روایت با هم تعارض می کنند یک روایت می گوید واجب است و یک روایت می گوید حرام است اگر مثلا آن که می گوید حرام است یک رجحان دارد مثلا یک نشانه ی دیگر هم داریم که این را تأیید می کند، احتمال این را بیشتر می دهیم، به مقصد شارع نزدیک تر است اما در عین حال مقاصد در روایتی نیامده است در این جا گفته اند چطور می گویند اصل بر تعیین است در ما نحن فیه هم همینطور.

برخی مثل آقا شیخ عبدالکریم حائری گفته اند مورد ما اصل است منتهی ما اگر حتی جای دیگر تعیین تخییر را نگویم در این جا می گویم؛ در این جا مثل حجت و لاجبت است. برخی مثل عراقی معتقدند نه از قبیل تعیین و تخییر است و نه از قبیل اشتباه حجت و لا حجت است بلکه یک پدیده ی سومی است.

بیان اصل انشاء الله فردا.

الحمد لله رب العالمین